

جایگاه و مفهوم روش در مکتب واقع‌گرایی

قدیر نصری

تاریخ ارائه: ۱۳۸۲/۹/۸

عضو هیأت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی

تاریخ تأیید: ۱۳۸۲/۹/۲۲

چکیده

مقاله حاضر در پی پاسخ این پرسش است که فهم مبتنی بر واقعیت چیست و چگونه امکان‌پذیر است؟ فرضیه نگارنده این است که در فهم واقع‌گرایانه، «تبیین علی» بر «توصیف» (آنگونه که در نگرش هرمنوتیک مطرح است) و «تجویز» (آنگونه که در پوزیتیویسم منطقی متداول است) تقدم دارد. این مقاله کتاب «لویاتان» هابز را به عنوان نماگر کلاسیک تحلیل واقع‌گرایانه انتخاب و ادعاهای خود را بر مبنای آن اثر ماندگار طرح و تبیین کرده است. بر این اساس ابتدا تعالیم کلیدی مکتب واقع‌گرایی در قالب چهار مورد یعنی «تمییز عقیده و حقیقت»، «تعریف مواضع بر بنیاد قدرت»، «اصالت بخشی به اخلاق سیاسی» و «استقلال دادن به گستره عمل سیاسی» شرح داده شده و سپس لوازم روش‌شناختی واقع‌گرایی ارائه می‌شوند. نگارنده در این قسمت به ماده باوری، تحلیل و ترکیب گزاره‌ها، و معناکاوی نومیالیستی مفاهیم اشاره کرده و چنین نتیجه می‌گیرد که اگرچه لویاتان مهم‌ترین مرجع علم سیاست مدرن است، در این اثر بدین مهم پرداخته نشده که واقعیاتی چون منافع ملی و منفعت لویاتان چگونه از هم تفکیک می‌شوند، انسان‌های ستمگر و وحشی چگونه قراردادی را امضا و اجرا می‌کنند و مهم‌تر اینکه آیا عقل محاسبه‌گر در توجیه همه رفتارها بشری قابل اتکا است؟

کلید واژه‌ها: واقع‌گرایی، عقل، قرارداد اجتماعی، امنیت، اخلاق، منافع ملی

مقدمه

مکاتب روش‌شناختی معمولاً یا بر «توصیف» تأکید می‌کنند یا بر «تبیین» یا بر «پیش‌بینی» و یا بر ترکیبی از این سه. مکتب هرمنوتیک (در انواع گوناگون خود) اساساً بر توصیف تمرکز دارد و هر وضعی را در موضع خود، شایسته می‌داند، در پوزیتویسم، همواره در پی تبیین، پیش‌بینی منطقی می‌آید و قواعد رفتار به صورتی قاعده‌مند، تعمیم داده می‌شود. می‌توان سوال کرد که: ۱. روش‌شناخت واقع‌گرایانه به کدامیک از این روش‌شناسی‌ها نزدیک است؟ ۲. این مکتب (واقع‌گرایی) که بخش اعظم علم سیاست مدرن را به خود اختصاص داده، تابع کدام روش‌شناخت است؟

در پاسخ به پرسش فوق، این فرضیه را آزمون می‌کنیم که واقع‌گرایی، پلی است بین نگرش هرمنوتیک و نگرش پوزیتویستی. به عبارت دیگر در مکتب واقع‌گرایی، که شاخص‌ترین نماینده آن در علم سیاست مدرن، توماس هابز است، ملاک صدق یک نظریه نه آزمون عینی آن است و نه پیشداوری پیشینی و ذهنی. بلکه از آنجا که حوزه علم‌الاجتماع، دارای سیستم باز^۱ است و عمل تابعی از ابتکار عامل و اقتضای ساختار است، بنابراین نه می‌توان به توصیف صرف اکتفا نمود و نه می‌توان فقط به پیش‌بینی امید بست. از این‌رو در روش‌شناخت واقع‌گرایانه، نه مانند نگرش مارکس صرفاً بر ساختار^۲ تأکید می‌رود و نه مانند جامعه‌شناسی ماکس وبر بر نقش برجسته فرد^۳ تکیه می‌شود. از منظر واقع‌گرایانه، عامل و ساختار همدیگر را تولید نمی‌کنند بلکه در تکوین و تکامل هم موثرند. بنابراین، آزمون و خطا در سنجش صدق یک نظریه واقع‌گرایانه، تنها شاغول تعیین‌گر راستی نیست، بلکه مکمل یک حدس ذهنی است و بین عین و

1. Open System

2. Structure

3. Individual

ذهن یک نسبت ضروری برقرار است. نسبت ضروری^۱ به معنای هم‌شکلی و این همانی نیست. در نسبت این همانی، عالم نمود، اصلی‌ترین مرجع در تعیین صدق یک فرضیه است، بنابراین اثبات و ابطال مبتنی بر نمود، بدلیل تعامل عامل - ساختار در علوم اجتماعی، قابل اتکا نیست. این خلاء با کوشش ذهنی و طرح حدس‌های زیرکانه سامان می‌یابد. معرفت، مصون از سنجش تجربی نیست، اما همین سنجش تجربی نیز در غیاب فهم ذهنی از توضیح پدیده‌های اجتماعی عاجز است. با این توصیف می‌توان ادعا نمود که در فهم واقع‌گرایانه:

۱. تبیین علی مقدم بر توصیف و تجویز است.
۲. امور واقع^۲ فارغ از دانش و آگاهی ما به آنها، وجود دارند.
۳. تست تجربی^۳ فرضیه‌های ذهنی، ضروری است.
۴. دانش اجتماعی، توسعه^۴ پیدا می‌کند [و این توسعه متفاوت از پیشرفت^۵ است] اما نه بطور مستمر و تکاملی.
۵. جهان متشکل از لایه‌ها و بطون متعددی است و حوادث، معلول ساختارها و عوامل است. ساختار حتی زمانی که عملی خلق نمی‌کند، وجود دارد.
۶. پدیده‌های اجتماعی، مفهوم محور^۶ هستند یعنی باید ضمن توجه به تولید و نتایج مادی مفاهیم، آنها را فهمید و تفسیر کرد.
۷. تولید هر نوع معرفت، یک عمل اجتماعی است.
۸. برای فهم بهتر گزاره‌ها و تبیین مناسب آنها، باید مکانیسم نقد را بکار گرفت.

1. Necessary

2. The Fact

3. Empirical check

4. Development

5. Progress

6. Conceptual

نگارنده با تکیه بر اصول هشتگانه فوق می‌خواهد امکان و لوازم تبیین واقع‌گرایانه را در حوزه مطالعات روابط بین‌الملل مورد توجه قرار دهد. در این راستا از نسبت چند بعدی و پیچیده ساختار - عامل درمی‌گذریم (۱) و با تاکید بر آرای مهم‌ترین دانشمند واقع‌گرا یعنی توماس هابز، که به تعبیر ریچارد تاک، آفریدگار فلسفه در زبان انگلیسی و بنیانگذار علم سیاست مدرن بوده است (۲) و پرسش‌هایش پس از گذشت ۳۵۰ سال همچنان طراوت دارد، (۳) اصول فهم واقع‌گرایانه را بررسی می‌کنیم. تامل روش‌شناختی در لویاتان نشان می‌دهد که الگوی عمل اجتماعی (شهروندان - لویاتان) تابعی از شیوه فهم آن الگو از مفهوم «حقیقت» است، به عبارت دیگر، برداشت ما از مفهوم حقیقت، بقیه رفتارهای ما را شکل می‌دهد. (۴) شیوه فهم این حقیقت و توابع آن در نزد هابز، در این مقاله - هرچند به اجمال - مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. روش فهم حقیقت از منظر دیگر هم شایسته توجه است و آن اینکه، روش، محک داوری در باب صحت و سقم یک نتیجه است. (۵) نتیجه صحیح از داوری کاذب را هنگامی می‌توان تمییز داد که روش قابل تعمیم، اقناع‌کننده و مناسبی اتخاذ و عمل شود، در غیر این صورت، تفاوت علم از شبه علم مشخص نخواهد شد.

با این توضیح، ابتدا مولفه‌های کلیدی مکتب واقع‌گرایی - در معنای کلی و متعارف آن - را تبیین و سپس به امکان‌سنجی این لوازم در حوزه مطالعات اجتماعی - با تاکید بر مطالعات راهبردی - می‌پردازیم.

الف. مؤلفه‌های کلیدی واقع‌گرایی

مکتب واقع‌گرایی، در قالب کلاسیک و یا در شکل مدرن خود، حاوی برخی مفاهیم کلیدی بوده که توجه به مبنا و معنای آنها، بسیاری از رفتارهای امروزی واقع‌گرایان را معنادار و موجه ساخته است. انتخاب چنین مفاهیمی به حکم سلیقه نیست و مفاهیم

مذکور آنهایی هستند که در دو اثر برجسته مکتب واقع‌گرایی یعنی «لویاتان» و «سیاست میان ملت‌ها» به تأکید و تکرار ذکر شده‌اند. (۶) مهم‌ترین این مفاهیم عبارتند از:

۱. تمییز حقیقت و عقیده

توماس هابز در «لویاتان»، «رساله درباره شهروندی» و «اصول فلسفه» هم بر مقام «برهان» اذعان دارد و هم اعتبار و شأن تجربه و مشاهده را ارج می‌نهد. مکتب واقع‌گرایی بر این پایه استوار است که در آن هم قوانین عینی محترم است و هم براهین عقلی. (۷) بدین ترتیب نظریه واقع‌گرایانه عبارت است از جمع‌آوری داده‌های عینی و معنا بخشیدن به آنها از طریق برهان. یعنی یک تصمیم‌گیر در حوزه سیاست خارجی یا یک متخصص امور راهبردی بر اساس شواهد عینی و واقعی، رفتارهای بعدی رقیب را پیش‌بینی نموده و بر اساس آن رفتارهای خود را تنظیم می‌کند. اما نباید فراموش کرد که، بررسی واقعیات، فقط بخشی از نظریه‌سازی در واقع‌گرایی است و برای معنا بخشیدن به سلسله واقعیات و استخراج ارزش‌ها و تعهدات از آن، باید بر مبنای استدلال و برهان حرکت نمود که حاوی لوازم غنی نظری است. بر اساس حدس‌ها و فرض‌های نظری اخیر، ابعاد پنهان و نهفته سیاست و استراتژی طراحی و ارزیابی می‌شود. بنابراین یک اندیشمند واقع‌گرا، اسیر واقعیات تنها و فارغ از متن و زمینه نیست، همچنین با ملاحظه شرایط عینی نمی‌تواند در اسارت پندارها و تخیلات ذهنی خود باقی بماند، چرا که تحقق این تخیلات بوسیله مواردی چون کمیابی و رقابت، تحدید می‌شود.

تصمیم‌گیری واقع‌گرایانه از دو مولفه باور ذهنی و واقعیات بیرونی تشکیل می‌شود، با این ویژگی روش‌شناختی که طی آن واقعیت (ابژه‌ها) بر ذهنیت‌ها مقدم است و عقیده شخصی تنها به پشتوانه ارایه براهین عینی و ادله‌های انکارناپذیر، پذیرفتنی می‌شود. از این‌رو شناخت واقع‌گرایانه، اعم از سنتی و جدید، همانگونه که هابز گفته تابعی از تعقل

است و تعقل عبارت است از محاسبه و محاسبه یعنی جمع و تفریق کردن. (۸) به عقیده هابز، رفتارهای متعدد (از جمله سیاسی) انسان را می‌توان به صورتی هندسی، توضیح داد. استدلال هابز این است که حقیقت عقلانی و عقیده شخصی هر دو محترم هستند اما مسیر هر دو از محاسبه می‌گذرد؛ این محاسبه می‌تواند ذهنی باشد مانند اینکه بگوییم؛ رنگ این میز را قهوه‌ای سوخته می‌بینیم و نیز می‌تواند حقیقی باشد مانند اینکه بگوییم؛ من این میز را قهوه‌ای سوخته می‌بینم.

۲. منافع مبتنی بر قدرت

بر اساس تعلیمات هابز، منفعت انگیزه عمل است و قدرت وسیله آن. در عرصه عمل اجتماعی هم، دولت‌مردان ملزم هستند اقدامات خود را بر اساس رهایی از ترس و نیل به امنیت تنظیم کنند. از این منظر، کارگزاران و مقامات سیاسی هرچند ممکن است از اندیشه‌های بسیار لطیف و اخلاقی برخوردار باشند، اما باید بدانند که همیشه اندیشه‌های لطیف و اخلاقی قرین توفیق نیستند. در مورد چنین کارگزارانی می‌توان گفت هرچند آنان از لحاظ اخلاقی، سیاست‌های نادرستی را تعقیب نمی‌کنند اما با این حال دیگر نمی‌توان از احتمال توفیق عمل آنان سخن گفت. آنچه در نظریه سیاسی مهم است نه نیت کارگزاران یا عکس‌العمل‌های ایدئولوژیک و خرافی آنها بلکه کیفیت فکر، اراده و رفتار سیاسی آنان است. (۹) در مکتب واقع‌گرایی آنچه مهم شمرده می‌شود، «وظیفه رسمی» سیاستمداران و نه «انگیزه‌ها و اندیشه‌های شخصی» یا «اخلاقی» آنان است. مورگنتا در این زمینه از سیاست‌مداران و دلجوئی نویل چمبرلن در سال‌های قبل از جنگ جهانی دوم یاد کرده و اذعان می‌دارد انگیزه پاک چمبرلن باعث تحریض هیتلر به جنگ شد و میلیون‌ها نفر را به کام مرگ فرستاد. همچنین روبسپیر در زمان انقلاب کبیر فرانسه، تقوای بسیاری به خرج داد اما رادیکالیسم آرمانگرایانه او باعث شد تا بسیاری از افراد انقلابی و حتی با تقوا به پای چوبه‌دار روند و حتی خود

وی هم اعدام شود و انقلابی که روبسپیر رهبری آن را بر عهده داشت، آهنگ شکست را تجربه کند. (۱۰)

بنابراین از نگاه مکتب واقع‌گرایی اولین تقدم با منافع است. توماس هابز، منفعت‌طلبی را در قالب دو موضوع آز و نیاز به تفصیل مورد بحث قرار می‌دهد و آن دو را علت‌العلل تمام رفتارها و کردارهای شهروندان می‌نامد. واقع‌گرایان متأخر هم تمام کوشش‌های اخلاقی و معطوف به خیر و اخلاق سیاستمداران را نوعی خواست شخصی تلقی کرده و آن را به کنار می‌نهند. هابز به سلف خود «توسیدید» استناد می‌کند که می‌گوید: «وحدت منافع، قطعی‌ترین عامل پیوند در روابط میان ملت‌ها و همچنین میان افراد است». این جمله توسیدید بعدها توسط اندیشمندان و سیاستمداران بسیاری چون ماکیاول، هابز، لرد سالیسبوری، جرج واشنگتن و ماکس وبر بازتاب یافت. ردپای این قبیل اظهارات حتی در دوران پس از جنگ سرد هم به وفور قابل ره‌گیری است. در این دوران، ایده «گفتگوی تمدنها» و «ائتلاف برای صلح» از آنجا که در پی یک اندیشه اخلاقی بیان شده بود و حاوی منافع ملموسی برای واضعان و تابعان آن نبود، پس از تجلیل‌هایی صوری به کنار نهاده شد و همسو با آن اندیشه «رویاری تمدنها» و «ائتلاف برای جنگ» طرفداران بیشتری پیدا کرد و مخالفان ابتدایی این ائتلاف‌ها (مانند روسیه، آلمان و...) پس از اطمینان از حصول نتیجه‌ای قابل قبول و دریافت ما به ازای مادی، از مواضع خود عقب‌نشینی کردند. این تحولات حاکی از سرزندگی و پابندگی اصالت منافع ملی حتی در عصر پس از جنگ سرد است. دورانی که ۲۳۰۰ سال با زمانه توسیدید و ۳۵۰ سال با زندگی هابز فاصله دارد.

۳. جایگزینی سیاست اخلاقی با اخلاق سیاسی

ضرورت تناسب سیاست با اخلاق، حکایتی است دراز آهنگ و مدید. آنچه به مکتب واقع‌گرایی مربوط می‌شود این است که آنان به تفکیک اخلاق از حوزه سیاست

اعتقاد دارند و در بیشتر وضعیت‌های ممکن، به سیاست منهای اخلاق ابرام ورزیده‌اند. ریشه این تفکیک به صورت روش‌مند و علمی به فلسفه سیاسی هابز برمی‌گردد که صرفاً به مرجعیت دولت سیاسی (شامل کلیسا) و ضرورت حذف نهاد واسطه‌ای بنام روحانیت اعتقاد داشت. (۱۱) اخلاف هابز چنین استدلال می‌کنند که مبانی اخلاقی را نمی‌توان به شکل عام یا انتزاعی به رفتار دولتها تعمیم داد. فرد ممکن است بگوید: «بگذار عدالت حتی به بهای هلاکت جهانیان اجرا شود، اما دولت حق ندارد به نام کسانی که تحت حمایت آن هستند چنین نکته‌ای را عنوان و بر آن پافشاری کند.» همچنین فرد اخلاقاً این حق را دارد که در دفاع از مبانی اخلاقی جان خود را فدا کند اما دولت حق ندارد اجازه دهد قباحت اخلاقی عملی چون تجاوز به حریم آزادی، راه رفتار سیاسی موفق را که خود ملهم از اصل بقای ملی است، سد کند. (۱۲) برترین فضیلت واقع‌گرایی سیاسی، سنجش رفتارهای مختلف سیاسی است و اگر در این مسیر به اخلاق توجهی مبذول شود، از این جهت است که اهداف سیاسی آتی مورد تهدید قرار نگیرد. واقع‌گرایان، استدلال‌های مذکور را با این نقل قول از «لینکلن» موجه می‌نمایند که گفته است: «من هرچه را درست بدانم به بهترین وجه ممکن انجام می‌دهم و قصد آن دارم که تا پایان نیز چنین کنم. اگر سرانجام کار مرا روسفید کرد، هرآنچه علیه من بگویند به جایی نمی‌رسد و اگر فرجام کار باعث روسیاهی من شود، سوگند ده فرشته برحقانیت من نیز بی‌فایده خواهد بود.» (۱۳)

بنابراین نگاه واقع‌گرایان به موضوع اخلاق، صرفاً یک نگاه سیاسی است و توسل و توجه به آن با نیت سیاسی صورت می‌گیرد. زیرا از دید هابز، رفتارهای اخلاقی مانند رغبت به انصاف ناشی از تمایل وجه فیزیولوژیک انسان به یک عمل است. میل به عدالت نیز نظیر بسیاری دیگر از امیال انسان مانند عشق و نفرت و غیره سازوکاری کاملاً مادی و عینی دارند. هابز در فصل پنجم اولین بخش کتاب لویاتان، همه این امیال و ریشه پیدایش آنها را تشریح نموده است. (۱۴)

۴. استقلال گستره سیاسی

واقع‌گرایان، در کنار مفاهیمی چون «انسان اخلاقی»، «انسان اقتصادی»، «انسان مذهبی»، «انسان حقوقی» و غیره، مفهوم *انسان سیاسی* را وضع و از واقعیت و استقلال آن دفاع کرده‌اند. البته پیش از آنها، سیاسی بودن به عنوان یک صفت برتر برای تمییز انسان از حیوان، در متون فلاسفه سیاسی ابداع و ایضاح شده بود؛ اما ابتکار واقع‌گرایان این بود که انسان سیاسی را به حوزه روابط بین‌الملل تسری داده و از استقلال و قدرت تعیین آن دفاع کردند.

فلاسفه کلاسیک مانند ارسطو، مشارکت سیاسی را برای انسان مدنی‌الطبع، فرض می‌دانستند ولی واقع‌گرایان، استقلال روش در حوزه سیاست را برای انسان و دولت لحاظ می‌دارند. به اعتقاد واقع‌گرایان همانگونه که اقتصاددانان، حقوقدانان و علمای اخلاق، گستره‌های اقتصاد، حقوق و اخلاق را حوزه‌های علمی مستقلی می‌دانند، حوزه سیاست نیز مستقل است و یک سیاستمدار بر حسب منافع در چارچوب قدرت می‌اندیشد. همانطور که اقتصاددانان براساس مفهوم منافع در چارچوب ثروت، حقوق‌دانان براساس انطباق عملی با قوانین حقوقی و علمای اخلاق براساس انطباق عملی با موازین اخلاقی می‌اندیشند. اقتصاددانان می‌پرسند: «آیا این سیاست بر ثروت جامعه یا بخشی از آن تأثیر می‌گذارد؟» حقوق‌دانان سؤال می‌کنند: «آیا این رأی با قواعد حقوقی مطابق است؟»، اندیشمند واقع‌گرا نیز گوید: «این سیاست چگونه بر قدرت ملی تأثیر می‌گذارد؟». در این رهیافت (واقع‌گرایی) متغیرها و معیارهای فکری متفاوتی نظیر اخلاق، سیاست و حقوق وجود دارند اما همه آنها برای تحکیم قدرت ملی استخدام می‌شوند زیرا حوزه سیاست حوزه مستقلی است. این استقلال بیش از همه به تعریف و تبیینی برمی‌گردد که توماس هابز از علم سیاست مدرن به عمل آورد و در اصل آنرا به

صورت روش‌مند و بر مبنای اصول ریاضی پایه نهاد. (۱۵) هابز به شیوه‌ای جدید (هندسی) درباب سه موضوع اساسی فلسفه سیاسی یعنی صلح، قدرت و دانش سخن گفت که امروز هم موضوع بحث بسیاری از محافل علمی و مکاتب امنیتی به شمار می‌روند. هابز با استقلال بخشی به حوزه سیاست، روش هندسی را به خدمت گرفت. غنا و یا کاستی روش هندسی باعث ابداع روش‌های دیگری شد که واقع‌گرایی، نوواقع‌گرایی، رفتارگرایی و حتی فرارفرارگرایی متأثر از ایده او یعنی استقلال گستره سیاسی هستند.

در جمع‌بندی کلی، مؤلفه‌های کلیدی مکتب واقع‌گرایی که به تبع کاربست روش هابزی حاصل آمده‌اند عبارتند از: تمییز حقیقت عینی و عقیده مستدل، تعقیب منافع مبتنی بر قدرت، اصالت و تقدم اخلاق سیاسی بر سیاست اخلاقی و استقلال گستره سیاسی از سایر حوزه‌ها (اخلاق، اقتصاد و حقوق). ترکیب مؤلفه‌های فوق متضمن دو نکته مهم است؛ اولاً در فضای ترسیم شده از سوی واقع‌گرایان، «دولت» مهمترین بازیگر نظام ملی و بین‌المللی بوده و حائز مرجعیت تام به شمار می‌آید و طبیعی است که دولت در محدوده مرزها و سرزمین معین، شهروندان مشخص و نظام حقوقی خاصی معنادار است. از این‌رو واقع‌گرایی متضمن تکریم مرز، ملت، قدرت ملی و اتباع معین است و همه سازوکارهای حقوقی، اخلاقی و اقتصادی نیز برای رعایت حرمت دولت و بهبود وضع اتباع مورد استفاده قرار می‌گیرند. ثانیاً احراز نقش برتر برای دولت و گستره مستقل برای امر سیاسی منوط به تصویری است که از انسان در وضع طبیعی وجود داشته است. بدین ترتیب که بی‌نظمی، پدیده‌ای طبیعی است و نظم، کالایی ارزشمند و ساخته و پرداخته دست انسان به شمار می‌رود. میل به تأمین امنیت از طریق پذیرش لویاتان (دولت تام‌الاختیار) نه یک انتخاب سیاسی بلکه واکنش ضروری و اجتناب ناپذیر به یک وضعیت هرج و مرج گونه است، (۱۶) زیرا در وضع طبیعی،

آدمیان یک میل عمومی، دایمی و بی‌وقفه برای دستیابی به قدرت دارند که فقط با مرگ فروکش می‌کند.

اکنون سؤال این است که یافته‌های فوق براساس چه روشی میسر شده‌اند؟ به عبارت دیگر همان‌گونه که در ابتدای مقاله عنوان شد آیا می‌توان بین روش تحقیقاتی واقع‌گرایان و تجویزهای آنان در ستایش دولت و منافع ملی، نسبتی برقرار کرد؟ در ادامه مقاله به توضیح مقوله نسبت‌روش به نتایج‌ازدید علمای مکتب واقع‌گرایی خواهیم پرداخت.

ب. معنا و مقام روش در مکتب واقع‌گرایی

مقولاتی مانند قدرت، صلح و بحران با روش توماس هابز ربط وثیقی دارند. روش در نزد هابز به سیاق و اسلوبی اطلاق می‌شد که در هندسه و فیزیولوژی نیز کاربرد داشت. هابز همواره بر دینی که علم و انسان به ریاضیات دارند؛ تأکید می‌کرد. به عقیده او، هر کمکی که به زندگی انسان می‌رسد، از رصد آسمان گرفته تا توصیف زمین، از نمایش عددی زمان گرفته تا آزمایش‌های دیرین دریانوردی و سرانجام همه چیزهایی که مایه تفاوت زمانه کنونی از سادگی ناپیراسته روزگار باستان می‌شود، همه را باید به مثابه وامی شمرد که ما به هندسه داریم. (۱۷) هابز همواره در این آرزو بود که شرایط بحرانی و آشوب‌زده انگلیس قرن ۱۷ به مدد محاسبات هندسی از بین برود. این آرزوی هابز مسبوق به خاطره‌ای بود که در دهه پنجم زندگی او رخ داد؛ وقتی در کتابخانه یکی از رجال بود، کتاب اصول اقلیدس مفتوح و اصل ۴۷ از کتاب اول پیش روی او بود. هابز آن قضیه را خواند و سپس گفت: خدایا! این ناممکن است. سپس شرح و اثبات آن قضیه را خواند که وی را به قضیه دیگری ارجاع داده بود. هابز آن قضیه را خواند. آن قضیه باز هم او را به قضیه دیگری رجوع داد و وی آن را هم خواند و همین‌طور تا آخر پیش رفت تا آنکه سرانجام به صورتی قابل اثبات به حقیقت قضیه متقاعد شد. همین اتفاق او را عاشق هندسه کرد. (۱۸)

هابز پس از شیفتگی به روش هندسی، مشتاق این بود که بتواند با توسل به چنین اسلوبی، جهان سیاست را توضیح دهد و شر و محنت را از زندگی آدمیان دور کند. به روایت «مکفرسون»، یافته‌های هندسی برای این خواسته بزرگ کافی نبود و بسیار مشکل بود که بتوان با استناد به اصول اقلیدسی، حرص آدمیان برای دست‌یابی به قدرت و ترس آنان را از مرگ، درمان کرد. این اشتیاق هابز در سومین سفر او به ایتالیا و ملاقاتش با گالیه، برآورده شد. موضوع صحبت هابز با دانشمندانی که در فلورانس و پاریس گرد آمده بودند این بود که حرکت، علت همه امور از جمله احساسات انسان است و تفاوت در حرکات فیزیکی، باعث تنوع در رفتار آدمی می‌گردد. بدین ترتیب بود که مکانیک در کنار هندسه، ذهن هابز را تسخیر کرد و او برآن شد تا با پژوهش در نهاد آدمیان، وضع جنگ را مورد مطالعه قرار دهد. با این توضیح، روش مستتر در فلسفه سیاسی هابز، مؤلف بزرگترین اثر مکتب واقع‌گرایی، را می‌توان چنین برشمرد:

۱. ماده باوری

به عقیده کاپلستون، فلسفه هابز به صورت روش‌مندانه‌ای، مادی‌نگر است. هابز نمی‌گوید که خدا وجود ندارد بلکه معتقد است که خدا موضوع فلسفه نیست. مقصود او این است که خدا فهم‌ناپذیر است چون تصور ما از خداوند نامتناهی، مدون و قابل انتقال نیست. با چنین داوری که وی ارایه می‌دهد، عده‌ای هابز را به الحاد متهم کردند. (۱۹) اما هابز با نگاهی مادی به مقولات عمیق ذهنی مانند خداوند و خارج از تصور خواندن او، زمینه را برای تبیین مادی بشر و رفتارهای او فراهم نمود. او در مقدمه لویاتان می‌نویسد: «... زندگی را چون در آن بنگریم چیزی جز حرکت اندام‌ها نیست و منشأ اصلی آن در درون [آدمی] است. چرا نتوانیم گفت که همه دستگانه‌های خودکار، حیاتی مصنوعی دارند؟ زیرا قلب چیست، جز فنری و اعصاب جز سیم‌هایی و مفاصل جز چرخه‌هایی که همچنانکه صانع خواسته است سراسر بدن را به حرکت در

می‌آورند. این صنعت از این هم فراتر می‌رود و از آن اثر خردمندانه و بسیار ارجمند یعنی انسان تقلید می‌کند. زیرا از برکت این صنعت است که «لویاتان» بزرگ به نام اجتماع سیاسی یا دولت، آفریده می‌شود که چیزی جز یک انسان مصنوعی نیست و هرچند قد و قامت و نیرویی بیشتر از انسان طبیعی دارد، غرض از آن حفاظت و دفاع او (انسان)ست و در آن حاکمیت همچون «روحی» مصنوعی است که به کل بدن زندگی و حرکت می‌بخشد و در آن [بدن مصنوعی] فضات و حکام و دیگر کارگزاران قوه قضائیه و مجریه، همچون مفاصل مصنوعی به کار مشغولند. پاداش و کیفر (که هر مفصل و اندامی به واسطه آن به جایگاه حاکمیت وصل شده و برای انجام وظایف خود به حرکت در می‌آیند) رگ‌ها و اعصابی هستند که همان وظیفه را در بدن طبیعی انجام می‌دهند، ثروت و مکنت همه اعضای کشور مایه آن کشور است؛ حفظ امنیت مردم کارویژه اصلی لویاتان حاکم بر کشور است. مشاورین که مطالب موردنیاز را به اطلاع آن لویاتان می‌رسانند در حکم حافظه آنند، عدالت و قوانین، عقل و اراده مصنوعی هستند، اجماع و توافق در حکم تندرستی، فتنه و شورش در حکم بیماری و جنگ داخلی در حکم مرگ آن موجود است. سرانجام اینکه، پیمان‌ها و میثاق‌ها که به حکم آنها نخست اجزاء این پیکر سیاسی ساخته و سپس ترکیب و یکپارچه شده‌اند، همانند حکمی هستند که خداوند در روز خلقت اعلام کرد و فرمود: پس انسان را خلق می‌کنیم. (۲۰)

مادی‌نگری و مادی‌اندیشی هابز در فراز فوق به خوبی هویدا است. غایت حاکمیت در چنین برداشتی صرفاً تأمین امنیت است و موارد و مؤلفه‌های دیگر اعم از تشکیلات حقوقی، اخلاقی، سنن و دین، حکم وسیله‌ای را دارند که همگی باید توسط لویاتان و برای جلوگیری از شیوع ترس و همگانی شدن حرص بکار گرفته شوند. مسأله مورد توجه دیگر در متن کلاسیک واقع‌گرایان، تقدس قرارداد است. براساس قرارداد مقدس، اتباع جامعه هم پیمان می‌شوند اختیار را از خود سلب و در خدمت لویاتان قرار دهند و

در ازای چنین اقدامی، هیچ مسؤولیتی از او نخواهند. زیرا آنها قرارداد را بین خود وضع کرده‌اند و خود طرف قرارداد خویش محسوب می‌شوند نه لویاتان. قدرت پرهیمنه دولت در اندیشه واقع‌گرایان متأخر هم از همین جا ناشی می‌شود. واقع‌گرایانی چون کیسینجر، کنان و هانتینگتون خواستار آن هستند که در همه نقاط جهان، به هر حال دولتی تشکیل شود تا بتواند منافع ملی خود را تعریف و در عرصه بین‌الملل از آن دفاع نماید.

۲. تحلیل و ترکیب

دومین نکته حائز اهمیت در روش‌شناسی واقع‌گرا، تأکیدی است که از سوی هابز بر تجزیه کلیات به مؤلفه‌های خرد (تحلیل) و تألیف داده‌های جزئی در قامت یک کل، اعمال شده است. هابز در رساله مربوط به جسم خاطر نشان می‌سازد که تعقل یعنی محاسبه و محاسبه یعنی جمع و تفریق کردن. (۲۱) این برداشت، تأثیرپذیری آشکار هابز از هندسه و ریاضیات را نشان می‌دهد. علمای روش‌شناسی و فلسفه علم معتقدند که هابز استنتاج از تحلیل حرکت و کمیت را شالوده کل دستگاه فکری خویش قرار داد، هرچند که در این هدف موفق نشد. او از حیث پافشاری بر کارکرد و غایت عملی فلسفه یا علم، همانند بیکن بود ولی پندارش در باب روش خاصی که باید در فلسفه به کار گرفت با پنداشت بیکن در این زمینه فرق بسیاری داشت. بیکن بر آزمایش تکیه می‌کرد در حالیکه هابز نظر مساعدی به آزمایشگران نداشت و در باب روش، هابز سیاقی داشت که بسیار شبیه اندیشه عقل باوران اروپای مرکزی مانند دکارت بود. (۲۲) کاپلستون این تفسیر از اندیشه و روش هابز را ناقص نامیده و چنین اظهار می‌دارد: «هابز یقیناً هرگز از خیالش نگذشت که می‌تواند کار خود را با تحلیل تجربیدی حرکت آغاز کند و سپس به شیوه استنتاجی پیش برود، بی آنکه از تجربه کمک بگیرد. او بدرستی متفکری دستگاه ساز بود. باور داشت که میان فیزیک و روان‌شناسی رشته

پیوندی وجود دارد و بینشی سازوار و دستگاه‌مند درباره شاخه‌های گوناگون فلسفه در پرتو مبادی کلی آن امکان‌پذیر است.» (۲۳)

بنابراین هابز نه مانند استقراگرایان، فقط به جمع‌آوری داده‌های خرد مشغول بود تا از آنها یک تئوری کلی استخراج کند و نه به اقامه براهینی قیاسی پرداخت که مصادیق تجربی آنها در عالم واقع، تحقق‌پذیر نبودند. روش فلسفی او در بردارنده تحلیل و ترکیب هر دو است. روش هابز در تبیین کارکرد اجزای بدن، صورتی از روش تحلیلی و ایده او در باب وضع طبیعی، نمادی از روش ترکیبی اوست که هر دو تشکیل‌دهنده یک دستگاه فلسفی روش‌مند هستند. استفاده از دو روش تحلیلی و ترکیبی در نظام فکری هابز، بدین خاطر بود که او، خود را نظریه‌پرداز عالم سیاست تلقی می‌کرد که مکانیسم آن لزوماً با سازوکار یک ساعت مچی یا یک ماشین کوچک متفاوت است. او می‌خواست بدین پرسش اساسی پاسخ گوید که چه عواملی موجب می‌شود تا جامعه سیاسی به کارکرد خود ادامه دهد. او به عنوان یک تحلیل‌گر سیاست و امنیت، کار خود را با تجزیه آغاز و با ترکیب به انجام رساند. هرچند هابز در تحلیل‌های خود تجربه‌گرا بود اما به تعبیر کاپلستون روش علمی او عبارت است از استنتاج نتایج از تصدیقات.

۳. معناکاوی مفاهیم

یکی از خصوصیات روش هابز که در آثار اخلافش کمتر قابل ملاحظه است، تأمل او در نامها، مفاهیم و نشانه‌ها است. او در جای جای لویاتان، توان خود را صرف تعریف اصطلاحاتی می‌کند که به نظر بدیهی می‌آیند. در فصل ششم لویاتان، اصطلاحات مشابه و کمتر متفاوتی ذکر شده و تعریف یکایک آنها با دقت خاصی تبیین شده است. صفات و خصوصیات چون ستایش، افتخار، خون، فخرکاذب، مهربانی، جاه‌طلبی، خیرخواهی، بی‌عدالتی، انتقام‌جویی، حسادت، شجاعت، خشم، اعتماد به نفس، افتخار ناگهانی، گریه، ترحم، گستاخی، رقابت، چاره‌جویی و مانند آنها که به نظر

بدیهی می‌آیند، تعریف علمی و دقیق شده‌اند. (۲۵) به عقیده هابز، فیلسوفان به نشانه‌هایی نیاز دارند تا در یادآوری و فراخوانی اندیشه‌ها به آنان یاری دهند و این نشانه‌ها همان نام‌ها هستند. افزون بر این، اگر فیلسوفان بخواهند اندیشه‌های خود را به دیگران ارایه نمایند، این نشانه‌ها باید بتوانند به عنوان علایم دلالت، به فهم و انتقال مطلب کمک کنند. این علایم‌هنگامی معنادار می‌شوند که در قالب کلمات و گفتار درآیند. حساسیت و اهتمام علمی هابز به مفاهیم، یادآور روش علمی فیلسوف فیلسوفان یعنی سقراط است که بر تعریف دقیق مفاهیم و سواسی عجیب داشت. به عقیده سقراط، بخش عمده مشاجرات مربوط به فهم متفاوتی است که افراد از مفاهیمی چون دینداری، عدالت و خیر دارند. برای رفع سوء تفاهم‌ها و گسترش آگاهی بشری باید از مفاهیم و واژه‌ها تعریف دقیق ارایه کرد. (۲۶)

حساسیت و توضیح هابز در مورد مفاهیم، به خصوص برخی از اصطلاحات کلیدی فلسفه سیاسی به قدری دقیق و جامع بوده است که امروزه بسیاری از شارحان، توضیحات هابز در مورد مفاهیم مناقشه برانگیزی چون قدرت را واجد اهمیتی مضاعف می‌دانند. توضیح اینکه بخش مهمی از شهرت و آوازه اندیشمندانی چون میشل فوکو مدیون تعبیری است که از مفهوم قدرت، سوژه، سلطه و دانش به عمل آورده‌اند. (۲۷) «باری هیندس» با مقایسه دیدگاه‌های هابز و فوکو درباره قدرت، خاطر نشان می‌سازد که روش بررسی و عمق شناخت هابز از قدرت، دست کمی از بررسی‌های فوکویی ندارد. همانگونه که فوکو از چهره‌های متعدد قدرت سخن گفته است، هابز هم در ظرف زمانی خود تعابیری از قدرت ارایه کرده که بسیاری قابل توجه است. از نگاه هیندس، تعریف هابز از قدرت از آن رو اهمیت دارد که قدرت مورد نظر هابز واقعاً قدرت است چون از مجموع قدرت یک واحد، طبقه، گروه و حتی اتباع یک جامعه نیز بیشتر است. قدرت حاکم هابزی، عبارت از جمع عددی قدرت اتباع نیست بلکه مقوله‌ای فراتر از آنها است. هابز از یک سو از مفهوم کلی و چهره یک بعدی قدرت سخن می‌گوید که

در آن قدرت مساوی با توانایی صرف به شمار می‌رود و از سوی دیگر از قدرت به مثابه «حق کنش» سخن می‌گوید که مقوله‌ای عمیق‌تر و دقیق‌تر از «توان کنش» است. توضیح اینکه در قدرت به مثابه توان کنش، توانایی کمی اعمال قدرت مدنظر است که به شیوه ملموس، عینی و علنی صورت می‌پذیرد، در حالی که در قدرت به معنای «حق کنش»، اعمال قدرت مبتنی بر رضایت کسانی است که قدرت بر آنها اعمال می‌شود. قدرت به معنای حق کنش واجد نوعی مشروعیت است که در آن اعمال زور بدون مقاومت طرف مقابل صورت می‌گیرد. این گونه اعمال قدرت یادآور جمله معروف جی. ای. ام. انسکام است که می‌گوید: (۲۸)

«این مسأله مطرح است که چه چیزی سبب می‌شود استفاده از زور برای مثلاً طلب آنچه ناعادلانه است، عادلانه باشد. پدر و مادر ممکن است بگویند؛ «برادر کوچک‌ترت را زن، و آلا می‌زنمت» تفاوتشان چیست؟ یعنی آیا تفاوتی میان تهدید بچه‌ای که دیگری را بزند و تهدید او توسط پدر و مادر هست؟ بالاخره ممکن است آن برادر کوچک‌تر کاری ناعادلانه می‌کرده است. همین سؤال در مورد خشونت دولت مطرح می‌شود. من فکر می‌کنم این سؤال، سؤال بنیادین نظریه سیاسی است.»

هابز این پرسش بنیادین نظریه سیاسی را به گونه‌ای پاسخ داده که امروز هم کاربرد دارد؛ او همه مناسبات ناعادلانه را برای مقابله با تهدید خارجی و آسیب‌پذیری داخلی توجیه می‌نماید. هابز نمی‌گوید که دولت او چه خواهد کرد، بیشتر به این می‌پردازد که جامعه در پناه لویاتان، چه اقداماتی را انجام نخواهد داد. از این‌رو وقتی می‌بینیم واقع‌گرایان امروز، امنیت را به فقدان تهدید تنزل می‌دهند و بیشتر بر صیانت افراد تاکید می‌ورزند تا توانمندی شهروندان، ناخواسته متأثر از هابز هستند. (۲۹)

این قبیل تعلیمات، سالها و حتی قرن‌ها، راهنمای سیاست‌گذاری بین‌المللی و استراتژی ملی کشورها بوده است. اما این اقبال نمی‌تواند نافی کاستی‌های فکر هابزی باشد. هابز در این آراء متأثر از جامعه داخلی انگلستان بود که در آن کشمکش بین دربار و پارلمان به اوج خود رسیده بود. (۳۰) وی بیشتر برای رهایی از کشتار می‌اندیشید تا ترویج

آرامش و تعمیق صلح. اطاعت از لویاتان هابزی در پاسخ به مسأله‌ای داخلی مطرح شده، از اینرو تلقی این نظریه به عنوان سرمشق روابط بین‌الملل، لزوماً درست نمی‌باشد. اگر مقولاتی مانند «اعتماد عمومی»، «سرمایه اجتماعی» «امنیت پایدار» و «مشروعیت سیاسی» را به عنوان بنیان‌های امنیت ملی می‌دانیم، دیگر نمی‌توانیم عنوان کنیم که دستاوردهای هابز هنوز هم سرمشق لویاتان‌های بین‌المللی است. نکته حائز اهمیت دیگر، مفهوم «منافع ملی» و تفاوت آن نزد هابز و واقع‌گرایان جدید است. هابز منافع ملی را همان منافع رژیم و لویاتان می‌دانست که در جای خود خطایی آشکار بود. تجربه سه قرن اخیر نشان می‌دهد که منافع ملی لزوماً با منافع رژیم یکی نیست. (۳۱) هابز به این تفکیک توجه نداشت، شاید این غفلت هابز قابل اغماض باشد اما تغافل واقع‌گرایان جدید، پذیرفتنی نیست. دو سوال دیگر در مورد ابهامات دستگاه فکری هابز همچنان بی‌پاسخ مانده است: یکی اینکه چگونه انسانهای درنده‌خوی هابزی می‌توانند قرارداد امضا کرده و مدنیت پیشه کنند؟ سوال دیگر به مهم‌ترین ابزار تحلیل هابز یعنی عقل محاسبه‌گر مربوط می‌شود؛ آیا انسانها تمام رفتارهای خود را بر اساس عقل انجام می‌دهند یا رفتارهای دیگران را فقط با شاغول عقل می‌سنجند؟! این نکته چالش‌های زیادی بین علمای علم سیاست برانگیخته است، اینان از هابز می‌پرسند آیا عقل به تنهایی برای توجیه رفتار خود و داوری رفتار دیگران، تنها معیار است؟ (۳۲)

نتیجه‌گیری

روش و موضوع شناخت مکتب واقع‌گرایی بیش از هر منبعی از آثار «توماس هابز» سرچشمه می‌گیرد. مرور اندیشه‌ها و روش تحقیق واقع‌گرایانی چون «راینهولد نیبور»، «نیکولاس اسپایکمن»، «هانس جی. مورگنتا»، «جرج کنان»، «آرنولد ولفرز»، «هنری ا. کیسنجر»، «روبرت اشتروس»، «ریمون آرون»، و حتی نو‌رنالیست‌هایی چون «کنت والتز» و «رابرت گیلین» نشان می‌دهد که جوهره اندیشه هابزی بدون کوچکترین تغییر

ماهوی، حفظ شده است. آنها همچون هابز اصول زیر را به عنوان محور سیاست‌ورزی عنوان می‌کنند: (۳۳)

- تأکید بر جدایی خیر سیاسی از خیر اخلاقی

- نفی نقش تعیین‌کننده اخلاق، حقوق و ایدئولوژی در علم سیاست (۳۴)

- تأکید بر درس‌های تاریخ و تاریخی‌گری

- تلقی سیاست [در داخل کشور و عرصه بین‌المللی] به مثابه مبارزه برای قدرت

- امکان قانونمندی‌سازی قواعد بازی در عرصه سیاست (۳۵) و ارایه نظریه عقلانی

- تعریف «انسان» به عنوان موجودی حریص و ترسو و اسیر شر و آز و نیاز

- تعقیب منفعت شخصی [در وضع طبیعی] و منفعت ملی به عنوان سرفصل سیاست

نکته مهمی که ممکن است ضرورت تفکیک ماهوی میان اندیشه‌های بانی

واقع‌گرایی یعنی هابز و اخلاف او نظیر کیسنجر، کنان و دیگران را تداعی کند این است

که چگونه می‌توان هابز و کیسنجر را در یک ردیف نشاناد در حالی که اولی طرفدار

حاکمیت لویاتانی قدر قدرت و دومی خواهان رعایت اسلوب و قواعد دمکراتیک در

جامعه سیاسی است؟ پاسخ این ابهام با قدری تعمق آشکار می‌شود و اتفاقاً در چنین

مواردی است که اعتبار روش در شکل‌دهی به نتیجه عیان می‌شود.

همانگونه که گفته شد ادعای مقاله حاضر این است که بین تجویز سیاسی

اندیشمندان و هندسه معرفتی آنان نسبتی منطقی وجود دارد. تلقی حداکثری هابز از

اقتدار دولت و داوری او در باب شرارت انسانها و ضرورت حاکمیت لویاتانی با قدرت

دایمی، انتقال ناپذیر و مطلقه، ریشه در شیوه شناخت او از حقیقت موضوعات عینی

دارد. همانگونه که گفته شد هابز معتقد است که با توسل به محاسبه یعنی جمع و تفریق

کردن، «همه» اشیاء و موضوعات بیرونی و حتی امیال درونی را می‌توان بررسی کرد.

این داوری را مفسران فلسفه سیاسی جان لاک، عمیق‌تر و دقیق‌تر از هابز تبیین

کرده‌اند. به عقیده پی. کینگ، لاک تساهل و مدارا را بدین خاطر عزیز می‌شمرد که به

حصول حقیقت مطلق، ایمان نداشت. (۳۶) به عبارت دیگر، از آنجا که قدرت محدود کننده تساهل و مدارا - یعنی دولت - نمی‌تواند مدعی شناخت حقیقت باشد، نمی‌تواند در ایمان مردم دخالت کرده و اذهان آنان را تحت کنترل درآورد. این داوری لاک بیش از آنکه یک توصیه سیاسی باشد یک یافته و الزام معرفتی است. زیرا لاک در مهمترین اثر معرفتی خود یعنی «رساله‌ای (جستاری) درباره معرفت انسانی» مدعی می‌شود که حقیقت راستین ناشناختنی است و زندگی با ظنیات امری بی‌ضرر است. (۳۷) به اعتقاد لاک، ضرورتی به حصول یقین درباب همه امور نیست و بسیار بوده‌اند افراد و اعصاری که نه با جبر و یقین بلکه با اختیار و ظن زیسته‌اند. «برایان مگی» هم بین ایده‌های سیاسی و اسلوب معرفتی لاک نسبتی قوی می‌بیند و معتقد است که ناتوانی دولت در دستیابی به حقیقت، صدای او را تبدیل به یک ندا در کنار صداهای دیگر می‌کند، زیرا شناخت دولت از حقیقت به همان اندازه محدود است که شناخت جامعه.

برخلاف لاک که زندگی با ظنیات را بی‌ضرر می‌شمرد، هابز از قواعد شبهه ناپذیر و دانش راستین عدالت و انصاف سخن می‌گفت و همواره از تکالیف فرمانروایان و اتباع با عنوان «علمی» یاد می‌کرد. مکفرسون در زمینه این قبیل یقینیات هابز به تعیین علم می‌گوید: هم روش هابز و هم شیوه دفاع او از این روش قابل توجه است. تنها علم موردنظر هابز جسورانه نبود، بلکه ادعاهایش هم جسورانه بود. هابز خود را بنیانگذار فلسفه علم جدید می‌دانست و بلندپروازانه می‌گفت: «... فلسفه طبیعت شاخه جوانی است اما فلسفه جامعه، باز هم جوانتر است و عمر آن با رساله خود من با عنوان «شهروند» آغاز می‌شود و من (هابز) این سخن را با برافروختگی می‌گویم تا انتقاد کنندگان بر من بدانند که سخنانشان بر من تأثیری نگذاشته است. (۳۸)

مطمئناً جان لاک از این ادعاهای متقن و بی‌محابای هابز اطلاع یافت و روشی دیگر (زیستن با ظنیات و عدم امکان نیل به حقیقت راستین) را به کار بست و نهایتاً به

جایگاه و مفهوم روش در مکتب واقع‌گرایی ----- ۸۰۹

نتیجه‌ای متفاوت از هابز نایل شد. جالب این است که اخلاف هابز و لاک در دو مکتب رئالیسم و ایده‌الیسم به ایده‌های آن دو استناد می‌جویند.

یادداشت‌ها

1. Friediman, Gill and Starr, Harvay , *Agency, Structure and International Politics: From Antology to Empirical Inquiry*, New York, Routledge Press, 1997.

۲. تاک، ریچارد، *هابز*، حسین بشیریه، تهران، طرح نو، ۱۳۷۶، ص ۷.

۳. هابز، توماس، *لویاتان*، حسین بشیریه، تهران، نی، ۱۳۸۰، صص ۳-۱.

۴. ملکیان، مصطفی، *تاریخ فلسفه غرب*، ج ۳، بی جا، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۱، ص ۳۳.

- لاک، جان، *جستاری در فهم بشر*، رضازاده شفق، تهران، شفیعی، ۱۳۷۱.

- ملکیان، مصطفی، *راهی به رهایی*، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۱، صص ۶-۳.

۵. لاریجانی، محمدجواد، *رساله‌ای در موضوع و روش فلسفه سیاسی*، تهران، سروش، ۱۳۸۰، ص ۱۹. مقام

روش در فلسفه سیاسی هابز در منبع زیر به تفصیل بحث شده است:

- S. kauka, Gregory, *Hobbesian Moral and Political Theory*, Now Jersey, Prinseton Press, 1986, pp 4-19
یکی از مباحث کتاب گری گوری کائوگا، متدلوژی هابز و تأثیر آن در فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی هابز می‌باشد. به عقیده وی، هابز با تحلیل هندسی مسایل و تلقی هندسه به عنوان مادر علوم، یک علم‌گراست و کاملاً متفاوت از فلاسفه اسکولاستیک است که می‌خواستند به شیوه ارسطو [عالم به تمام علوم جز ریاضیات] به تحلیل مسایل اجتماعی - سیاسی بپردازند؛

- Ibid p.5.

۶. مورگنتا، هانس. جی. *سیاست میان ملتها*، حمیرا شیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴، صص ۱۷-۱۵. همچنین

- *لویاتان*، پیشین، ص ۱۳۰.

- Preston, King, *Thomas Hobbes, Critical Assessments*, London, Rortledge Press, 1993, pp 54- 57.

۷. *سیاست میان ملت‌ها*، پیشین، صص ۱۷ - ۱۴.

۸. کاپلستون، فردریک، *تاریخ فلسفه*، ج ۵ (فلسوفان انگلیسی)، امیر جلال‌الدین اعلم، تهران، سروش، ۱۳۷۵، ص ۲۳.

۹. *سیاست میان ملت‌ها*، پیشین، ص ۹.

۱۰. *لویاتان*، پیشین، ص ۴۱۴. علاوه بر تحدید قدرت کلیسا و حکومت کلیسایی، هابز بر ضرورت رابطه قلبی

بین مسیحیت و مسیحیان و پرهیز از تفتیش عقیده و ایدئولوژیک‌سازی دین تأکید می‌نماید. رجوع کنید به:

- **لویاتان**، همانجا، ص ۴۱۶.
- نصری، قدیر، «بنیان‌های نظری مدینه دینی و دین مدنی»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، بهار ۱۳۸۱، ش ۱۵، صص ۳۱-۵۴.
- نصری، قدیر، «تأملی معرفت‌شناختی بر معنا و مبنای قدرت و امنیت در فلسفه سیاسی هابز»، **اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، خرداد و تیر ۱۳۸۱، ش ۱۷۷-۱۷۸، ص ۱۸.
۱۲. **سیاست میان ملت‌ها**، پیشین، ص ۱۸.
۱۳. همانجا، ص ۱۹.
۱۴. **لویاتان**، پیشین، صص ۱۱۳-۱۰۴.
۱۵. همانجا، ص ۱۵۴.
۱۶. دردریان، جیمز، «ارزش امنیت در دیدگاه‌های هابز، مارکس، نیچه و بودریار»، حمید حافظی، **فصلنامه فرهنگ اندیشه**، سال اول، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۸۰، ص ۲۰۳.
۱۷. **تاریخ فلسفه**، پیشین، ص ۲۵.
۱۸. رجوع کنید به مقدمه مبسوط سی. بی. مکفرسون بر: **لویاتان**، پیشین، ص ۴، همچنین:
- دورانت، ویل، **تاریخ تمدن؛ عصر لویی چهاردهم**، جمعی از مترجمین، تهران، انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹، ج ۸، ص ۶۳۵.
۱۹. در مورد احتمال ملحد بودن هابز و حدس‌های مطروحه در این زمینه، رجوع کنید به:
- **لویاتان**، پیشین، ص ۴۷.
- **تاریخ فلسفه**، پیشین، ص ۲۷.
۲۰. **لویاتان**، پیشین، ص ۷۱، همچنین: جونز، و.ت.، **خداوندان اندیشه سیاسی**، قسمت اول، ج ۲، علی رامین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰، ص ۱۱۴.
۲۱. **لویاتان**، پیشین، ص ۷۲.
۲۲. **تاریخ فلسفه**، پیشین، ص ۲۴.
۲۳. همانجا، صص ۲۶-۲۷.
۲۴. همانجا، ص ۲۴.
۲۵. **لویاتان**، پیشین، ص ۱۱۱-۱۱۰.
۲۶. یگر، ورنر، **پایدیا**، ج.ا. محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۶، صص ۲۴-۲۱.
۲۷. هیندس، باری، **گفتارهای قدرت؛ از هابز تا فوکو**، مصطفی یونسی، تهران، شیرازه، ۱۳۸۰.
- کَلگ، استوارت. آر، **چهارچوب‌های قدرت**، مصطفی یونسی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۱، ص ۹۷، همچنین ص ۲۶۳.

- لوکس، استیون، (به اهتمام)، *قدرت؛ فرانسائی یا شر شیطانی*، فرهنگ رجایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۰.
- لوکس، استیون، *قدرت؛ نگرشی رادیکال*، عماد افروغ، تهران، رسا، ۱۳۷۵.
۲۸. *گفتارهای قدرت؛ از هابز تا فوکو*، پیشین، ص ۱۸.
۲۹. افتخاری، اصغر، «امنیت لویاتانی»، *فصلنامه راهبرد*، شماره ۲۴، تابستان ۱۳۸۱، ص ۳۷، همچنین، افتخاری، اصغر، «سنجش امنیتی رخداد ۱۱ سپتامبر»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۱۶، پاییز ۱۳۸۱.
۳۰. اسپرینگز، توماس، *فهم نظریه‌های سیاسی*، فرهنگ رجایی، تهران، رسا، ۱۳۶۸، صص ۶۸-۶۷.
31. Falk, Richard, "Theory realism and world security", in *World Security:Trends and Chalenges At Century End*, New York, Martins Press, 1991, p.8.
32. Michel, Joshua, *Not by Reason Alone*, Chicago and London, Uniuersity of Chicago Press, 1993, pp. 43-45.
- Bull. H, *The Anarchical Society, A Study of Order in World Politics*, New York, Columbia University Press, 1977, p.26.
۳۳. مشیرزاده، حمیرا، «واقع‌گرایی و سه مناظره در روابط بین‌الملل»، *فصلنامه مطالعات حقوقی و سیاسی*، شماره یک، بهار ۱۳۷۷، ص ۱۵۹، همچنین:
- طیب، علیرضا، (گردآوری و ترجمه)، *امنیت بین‌الملل*، تهران، نشر نی، ۱۳۸۰، ص ۱۱۵.
۳۴. *سیاست میان ملت‌ها*، پیشین، صص ۱۹-۱۸.
۳۵. سریع‌القلم، محمود، *روش تحقیق در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل*، تهران، فرزانه روز، ۱۳۸۰، ص ۱۶۰.
36. king, P. *Toleration*, London, George Alen & Auvin, 1976, p.29.
۳۷. *تاریخ فلسفه غرب*، ج ۳، پیشین.
۳۸. *لویاتان*، پیشین، (مقدمه مکفرسون)، ص ۹.